

تاریخ وصول: ۹۱/۸/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۵

نگاهی نو به حق و تکلیف از دریچه نهج البلاغه

۱۶۳

فصلنامه مطالعات

تحقیق شرعیه

نگاهی نو به حق و تکلیف از دریچه نهج البلاغه

سید محمد اسدی نژاد

سید محمد اسدی نژاد^{*۱}

۱- استادیار دانشکده حقوق دانشگاه گیلان، گیلان، ایران.

چکیده

بحث حقوق و تکالیف از مباحث بنیادی در همه مکاتب بوده و نوع دیدگاه در این خصوص موجب تفاوت و مرزبندی مکاتب گردیده است. با مطالعه نهج البلاغه معلوم می‌گردد که علی (ع) این موضوع را با یک تئوری منحصر به فرد نه تنها در زندگی فردی خود بلکه در فرایند حکومت ۵ ساله خود و براساس قرآن کریم در نظر گرفته و اجرا کرد. بحث حق و تکلیف بعد از رئسانس و بر اساس انسان‌محوری ارائه شده در حالی که علی(ع) آن را با محوریت خداوند تبارک و تعالی مطرح نموده و آب‌نمک اساس به تنظیم روابط بین افراد و بین افراد و حکومت می‌پردازد. در این مقاله به طور مختصر و با نگاهی نو موضوع حق و تکلیف از دیدگاه علی(ع) مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: حق، تکلیف، نهج‌البلاغه، خدامحوری.

تنظیم روابط بین افراد و بین افراد و دولت، متوقف بر شناخت حقوق و تکالیف آن‌ها می‌باشد. حقوق و تکالیف از مفاهیم اعتباری است که مبنای سایر مباحث فقهی و حقوقی بوده و به همین دلیل بسیاری از فقها در ابتدای مباحث حقوقی به بررسی معنا و مفهوم آن پرداخته‌اند. سؤال این است که حق و تکلیف چه معنی و مفهومی دارد؟ آیا ذی‌حق دارای تکلیف هم هست یا خیر؟ منشا و مبنای حقوق چیست؟ در این مقاله ضمن بررسی مفهوم حق از نظر فقها و حقوقدانان، مبنای حق و تلازم آن با تکلیف از دریچه نهج‌البلاغه بحث می‌شود.

۱- مفهوم و اقسام حق

کلمه حق و مشتقات آن ۲۸۷ بار در قرآن کریم آمده است. حق که متضاد آن باطل بوده به این معنی است که انجام آن لازم و مورد تاکید است. (ابن منظور ۱۴۰۵، ج ۱۰: ۴۹) و در لغت به معنی ثابت (رضایی ۱۳۶۰: ۳۹) و موافق نیز ذکر شده است، مثل آنچه که در آیه شریفه (فماذا بعدالحق الا الضلال)^۱ آمده است و همچنین به معنای امری ثابت و حتمی است، (همان: ۳۹) مثل (كان حقاً علينا نصرالمؤمنین)^۲.

در مورد حق و اقسام آن، هم در قرآن و هم در نهج‌البلاغه مباحث بنیادی شده است که مختصری از آن در این مقاله مطرح می‌گردد. اما این موضوع در غرب بعد از رنسانس به طور جدی در مورد حق بحث شده است. با این حال لازم است گفته شود از حیث تاریخی در دوران کلاسیک تقریباً هیچ اهمیتی به مفهوم حق داده نشده است. مفهوم حق که اول بار توسط «ویلیام اهل اوکام»^۳ در قرن

^۱ آیه ۱۰/۲۲. و چیست بعد از حق جز گمراهی.

^۲ آیه ۴۷/۳۰. یاری مؤمنین بر ما حتمی و امری ثابت است.

^۳ william of ockham.

چهاردهم میلادی به طور روشن تعریف شد که تا انتهای سده شانزدهم از وضوح و شفافیت کاملی برخوردار گردید و یکی از اصطلاحات محوری گفتمان اخلاقی و سیاسی شد. طی سده‌های هفدهم و هجدهم «حق» به شعاری انقلابی تبدیل شد و امروزه قدرت شعاری و سیاسی این مفهوم، عامل مهمی در هر دو صحنه داخلی و بین‌المللی می‌باشد. در هر حال این امر را نمی‌توان انکار نمود که مفهوم حق در سیر تاریخی‌اش ابتدا به معنای «حقوق انتخابی»^۱، حقوق مربوط به حوزه‌های آزادی شخصی و حاکمیت به کار رفته است و این کاربرد نسبت به «حقوق رفاهی»^۲ از تقدم تاریخی برخوردار است. (گلدینگ ۱۳۸۱: ۱۹۸-۱۹۶) اشخاصی مانند هوفلد برای تبیین مفهوم حق، آن را به چهارگونه تقسیم کرده که ارتباط متقابل دارند که عبارت‌اند از: حق ادعا، حق آزادی، حق قدرت، حق مصونیت. حق‌هایی مانند طلب دین که حق به معنای مضیق است، (راسخ ۱۳۸۱: ۱۵۴) از نوع حق ادعاست. این قسم از حق، همیشه با تکلیف همراه است. حق آزادی که حق امتیاز نیز گفته می‌شود مانند نوع قبلی ادعا و تکلیف برای دو طرف متفاوت و به صورت متلازم نیست. حق قدرت یعنی شخصی می‌تواند یک رابطه حقوقی را نسبت به شخص دیگر تغییر دهد. به طور مثال اگر شخصی مالک ملکی است می‌تواند با هبه و یا با وصیت آن به دیگری رابطه حقوقی و وضعیت حقوقی او را تغییر دهد. حق مصونیت نوع چهارم از حق است که براساس آن دیگران ممنوع از تغییر رابطه شخص صاحب حق می‌باشد. به عنوان مثال هر مالکی نسبت به مال خود در برابر دیگران از مصونیت برخوردار است، به این معنا که کسی صلاحیت ندارد که رابطه مالک را با مال او تغییر دهد. در این قسم از حق می‌توان گفت که مصونیت و عدم مصونیت لازم و ملزوم یکدیگرند. (راسخ ۱۳۸۱: ۱۵۵ و قاری سید فاطمی ۱۳۸۲: ۲۳) معلوم است که در حقوق غربی به حق از مقوله حکم

¹ option Rights.

² welfare Rights.

وضعی و تکلیف از مقوله حکم تکلیفی توجه نکرده و همچنین برای آنان این سؤال طرح نشده که آیا حق و تکلیف از سوی قانون‌گذار جعل شده یا آن که قانون‌گذار یکی از آن دو را وضع کرده که حکم اصلی محسوب و دیگری از آن منتزع می‌گردد. بدیهی است اگر آنان مانند اندیشمندان اسلامی مرز دقیق حق و حکم را مشخص می‌کردند، آنگاه خلط بحث نکرده و در مباحث حقوق بشر به وادی تقسیم‌های غیرمنطقی نمی‌افتادند. (محقق داماد ۱۳۸۸: ۴۷) علاوه بر این حق و تکلیف براساس خدامحوری است نه براساس قرارداد اجتماعی، چون که برای هر باید و نباید در آخرت پاداش و کیفری در نظر گرفته می‌شود.

تعریف حق در فقه و حقوق

حق توانایی است که جعل شده و بر اساس آن شخص بر مال یا شخص دیگر یا هر دو توانایی (بحرالعلوم ۱۴۱۲، ج ۱: ۹) دارد و در واقع حق ماهیتی اعتباری است (موسوی خویی ۱۴۰۳، ج ۲: ۵۲ و امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۴: ۴۰) که توسط شارع وضع و از احکام وضعی به شمار می‌آید (امام خمینی ۱۳۶۳، ج ۴: ۴۰) بر خلاف نظر عده‌ای از فقها که معتقدند که حق مرتبه ضعیف تر ملک است و یا حق نوعی سلطنت است (بحرالعلوم همان و طباطبایی، حاشیه مکاسب: ۵۵). باید گفت که حق با ملک و حتی با سلطنت متفاوت است. به طور مثال اگر کسی زودتر وارد مسجد شود نسبت به دیگران در انتفاع سزاوارتر است و برای وی حق به وجود می‌آید، بدون اینکه مالکیتی نسبت به آن مکان پیدا کند. همچنین ممکن است انسان حق داشته باشد اما سلطنت نداشته باشد. به طور مثال سفیه و یا صغیر ممکن است حق داشته باشند اما سلطنت برای آن‌ها نیست. بنابراین حق با ملک و سلطنت تفاوت دارد (امام خمینی، همان، ج ۴: ۴۰) حق با همه معانی و مفاهیمی که دارد در مقابل حکم است. احکام برخلاف حق و حقوق در اختیار شخص یا محکوم علیه نیست، بلکه در اختیار حاکم و شارع است. با این حال

می‌توان گفت که در امور اجتماعی بین حق و تکلیف تلازم وجود دارد. یعنی به همراه جعل و اثبات حقی برای یک نفر تکلیفی نیز برای فرد دیگری اثبات می‌شود. به عبارت دیگر در مقابل من له الحق شخص دیگری است که به آن من علیه الحق گفته می‌شود.

اقسام حق

در یک تقسیم‌بندی حق به حق الله و حق الناس تقسیم می‌شود. حق الله تمامی دستورات الهی است که بر مردم واجب است اطاعت کنند و قابل اسقاط نیستند و به طور کلی حق الله بدون حق الناس قابل تصور است. (شہید اول بی تا، ج ۲: ۴۳) عبادات از مصادیق محض حق الله است ولی حق الناس چیزی است که ملاک در آن مصلحت شخص بوده است و اختیار آن به دست شخص است و قابل اسقاط است. (موسوی اردبیلی بی تا: ۱۸۸)

علاوه بر مذکور حق در احکام شرعی و قانون به حق مالی و غیرمالی تقسیم می‌شود. حق مالی امتیازی است که شخص نسبت به مال یا منفعت دارد و قابل تقویم به پول است مانند حق مالکیت، حق مشتری نسبت به مبیع. حق غیرمالی امتیازی است که فقط جنبه اخلاقی داشته و قابل تقویم به پول نیست هرچند که به طور مستقیم ممکن است بار مالی داشته باشد، ولی در هر صورت محل آن مال نیست. مثل حق زوجیت، حق ولایت، حق قصاص، حق رأی دادن.

۱- منشأ حق

اما در خصوص منشأ حق باید گفت که اصل و اساس همه حقوق، حق خداوند تبارک و تعالی است. امام سجاد (ع) می‌فرمایند: و هو اصل الحقوق و منه تنفرع سایر الحقوق. (مجلسی ۱۴۰۳، ج ۷۴: ۱۰)

بنابراین همان طوری که بالاترین مالکیت متعلق به خداوند تبارک و تعالی

است، بالاترین حقوق و منشأ همه حقوق خداوند تبارک و تعالی است. «ذلک بان الله هو الحق». (حج/۶۲) همه این‌ها به خاطر آن است که خداوند حق است. حضرت علی(ع) در مورد حق خداوند و منشأ حقوق می‌فرمایند: و لکنه سبحانه جعل حقه على العباد أن یطیعوه و جعل جزاءهم علیه مضاعفة الثواب تفضلاً منه و توسعاً بما هو من المزید أهله (خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه). اولین حق متعلق به خداوند بوده و آن این است که او را اطاعت کنند و هنگامی که او را اطاعت کنند در این صورت بندگان نیز بر خداوند حق پیدا می‌کنند. البته این امر تفضلی از ناحیه خداوند است.

اگر برخی بر برخی دیگر حقی دارند این امر ناشی از حق خداوند است در واقع حقی است که خداوند تفویض کرده است: ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقاً افترضها لبعض الناس على بعض... فريضة فرضها الله سبحانه لكل على كل. (خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه)

سپس خدا برخی از حقوق خود را برای برخی از مردم و علیه برخی دیگر واجب کرد. حق واجبی است که خدا بر هر دو گروه لازم می‌شمرد. بنابراین خاستگاه حق در هر صورت به خداوند تبارک و تعالی بر می‌گردد اعم از اینکه به طور مستقیم از ناحیه خداوند اعطا شده باشد یا به طور غیرمستقیم از طریق جعل حق در روابط قراردادی انسان‌ها که اغلب آن‌ها به وسیله شرع و یا قانون متجلی می‌گردد اعطا می‌گردد.

۳- صورت اول تلازم حق و تکلیف

مراد از صورت اول این است که وقتی حقی برای موجودی ثابت می‌شود، به نحو ضروری آشکار می‌شود که تکلیفی بر عهده موجودی دیگر - و نه صاحب حق - ثابت است. علاوه بر این اگر کسی حق دارد در مقابل تکلیفی خواهد داشت. از آنجا که این مسئله از دو ناحیه حق و تکلیف مورد بحث قرار می‌گیرد،

طرح آن از دو منظر لزوم تکلیف نسبت به حق و لزوم حق نسبت به تکلیف قابل بررسی است.

۱-۳- حق مستلزم تکلیف است

لزوم تکلیف برای حق از مسائل مهمی است که موجب پدید آمدن بحث‌های گسترده و اختلاف نظر میان اندیشمندان حوزه فلسفه حق گردیده است (نبویان ۱۳۹۰: ۸۹)؛ برخی به صورت مطلق قائل‌اند که ثبوت هر حقی برای یک موجود، مستلزم ثبوت تکلیف برای موجود دیگر است، برخی وجود هرگونه رابطه منطقی میان حق و تکلیف را منکرند و عده‌ای دیگر تلازم میان حق و تکلیف را تنها در موارد اندکی پذیرفته‌اند.

به نظر می‌رسد قول اول یعنی نگاه مطلق‌گرایانه به تلازم حق و تکلیف در این مبحث، نظریه پذیرفتنی‌تری باشد؛ زیرا روشن است اگر حقی برای موجودی اعتبار شود، اما موجودات دیگر از ایجاد مانع در مسیر استیفای آن حق نهی نشوند بلکه مجاز به ایجاد مانع باشند، جعل و اعتبار حق، امری لغو خواهد بود. اعتبار حق وقتی مفید و معقول است که صاحب حق بتواند با استیفای حق خود، به مطلوبش نائل آید و این امر نیز وقتی ممکن است که متلازم با ثبوت حق برای یک موجود، تکلیفی برای دیگران نسبت به رعایت حق او ثابت شود؛ به عنوان نمونه، چنانچه برای فردی از انسان، حق تحصیل علم اعتبار گردد، اما دیگران تکلیفی به رعایت حق او و عدم ایجاد مانع نسبت به تحصیل او نداشته باشند، بلکه آزاد بوده و بتوانند به حق او تجاوز کرده و مطابق میل خود عمل کرده، برای آن فرد موانعی را پدید آورند و حتی او را از تحصیل محروم سازند، روشن است که جعل حق تحصیل برای او بی‌فایده و بی‌تأثیر است؛ در نتیجه جعل چنین حقی با عدم جعل آن حق، برابر خواهد بود.

بر این اساس، با ثبوت هر حقی برای یک موجود تکلیفی متلازم با آن برای

دیگران ثابت می‌شود. نظریه استلزام حق نسبت به تکلیف در جمیع موارد، مورد قبول بسیاری از متفکران است؛ اگر چه نحوه رویکرد به بحث متفاوت باشد:

- برخی تصریح کرده‌اند که هر حقی از نظر منطقی مستلزم تکلیف است: «اگر شخصی دارای حق است، از نظر منطقی مستلزم آن است که شخص دیگر دارای تکلیف است، واقعیت حق دقیقاً به معنای - یا مستلزم - واقعیت تکلیف است.» در نظر عده‌ای دیگر، حق، «سلطنت فعلیه» است. از این رو، علاوه بر صاحب حق، وجود فرد دیگری که «من علیه الحق» باشد، نیز ضروری است. (شیخ انصاری ۱۴۱۸، ج ۳: ۱۸-۲۰؛ آملی ۱۴۱۳: ۹۲/۱) به همین دلیل بعضی وجود مکلف را در تعریف حق اخذ کرده‌اند: «حق امری است اعتباری که برای کسی (له) بر دیگری (علیه) وضع می‌شود». در این تعریف به سه عنصر بر می‌خوریم: ۱- کسی که حق برای اوست (من له الحق)، ۲- کسی که حق بر اوست (من علیه الحق) و ۳- آنچه متعلق حق است. (مصباح یزدی ۱۳۸۲: ۸۰/۱ و ۹۲-۹۵)

در مقابل دیدگاه فوق که به صورت مطلق معتقد است ثبوت هر حقی برای یک موجود مستلزم ثبوت تکلیفی نسبت به موجود دیگر است، نظریات دیگری نیز مطرح شده است.

وایت معتقد است که هیچ حقی به نحو منطقی مستلزم تکلیف نیست. به اعتقاد او اگر چه در بعضی از موارد، داشتن حق بدون تکلیف دیگران به رعایت آن لغو است، اما این امر ارتباط منطقی میان حق و تکلیف را ثابت نمی‌کند؛ باید میان این امر که حق بدون تکلیف، مفید نیست و این امر که حق به گونه‌ای منطقی مستلزم تکلیف است، فرق گذاشت. (R. white 1985: 70-73، به نقل از نبویان ۱۳۹۰: ۹۰)

اما دیدگاه وایت محل تأمل است؛ زیرا اگر مقصود از نفی رابطه منطقی مذکور میان حق و تکلیف، نفی رابطه مفهومی است، سخن بیان‌شده درست است. اما اگر مراد این است که رابطه میان حق و تکلیف، یک رابطه اتفاقی است و

هیچ‌گونه تلازمی میان آن دو وجود ندارد، سخن بیان‌شده باطل است. واقعیت آن است که میان حق و تکلیف تلازم خارجی وجود دارد و فرض و اعتبار حق، بدون تکلیف دیگران به رعایت آن و با مجاز بودن دیگران در تعرض به آن حق، فرضی لغو بوده، با عدم آن حق برابر است.

غیر از نظریه وایت، برخی دیگر با تمسک به سخنان «هوفلد» - قاضی و فیلسوف آمریکایی - تلازم حق و تکلیف را تنها در نوع خاصی از انواع چهارگانه حقوق می‌پذیرند و تلازم را در انواع دیگر انکار می‌کنند.

از میان حق‌های چهارگانه‌ای که در قسمت مفهوم حق و اقسام آن ذکر گردید، حق ادعایی از این جهت که ناظر به رفتار دیگری است، مستلزم تکلیف است. اما سه حق دیگر یعنی حق امتیاز و آزادی و حق قدرت و حق مصونیت (قاری سید فاطمی ۱۳۸۲: ۲۰) که ناظر به رفتار خود شخص‌اند، مستلزم تکلیف نیستند. نتیجه آنکه نمی‌توان پذیرفت که هر حقی مستلزم تکلیف است.

۲-۳- تکلیف مستلزم حق است

واقعیت این است که میان حق و تکلیف، تلازم خارجی، آن هم به نحو دو طرفه وجود دارد؛ یعنی از سویی ثبوت حق برای یک موجود موجب ثبوت تکلیف برای موجودی دیگر است؛ به این بیان که جعل حق در ظرفی معقول است که صاحب حق بتواند با استیفای آن به مطلوب خود نائل شود. از این رو، دیگران نباید مانعی نسبت به استیفای حق او ایجاد کنند. از سوی دیگر، وجود تکلیف برای یک موجود نیز کاشف از ثبوت حق برای موجودی دیگر است؛ به سخنی دیگر، همان طوری که حق بدون تکلیف قابل فرض نیست، وجود تکلیف نیز بدون وجود حق قابل فرض نخواهد بود؛ به عنوان مثال، تکلیف شوهر به پرداخت هزینه زندگی کاشف از حق همسر به دریافت آن است، تکلیف فرزندان به اطاعت و احترام به پدر و مادر کاشف از حق آن‌ها بر فرزندان است، تکلیف

بندگان به اطاعت از خداوند حاکی از حق اطاعت شدن خداوند است. در مقابل این نظریه، برخی معتقدند که همه تکالیف مستلزم حق نیستند بلکه تنها تکلیفی مستلزم حق است که ناظر به افراد دیگر باشد. این نگرش اذعان دارد که تکالیفی هم وجود دارد که به فرد مقابل مکلف توجه ندارد. مانند تکلیف یک فرد در کمک به فقیر مستلزم آن نیست که فقیر حق داشته باشد که از سوی فرد خاصی حمایت و کمک شود. (Campbell 2006: 44، به نقل از نبویان ۱۳۹۰: ۹۸)

هرچند می‌توان گفت که حتی تکلیف کمک به فقیر، نیز کاشف از حق فقیر است؛ با این تفاوت که حق فقیر به کمک شدن، ناظر به فرد خاصی نیست تا اینکه فرد معین و خاصی مکلف به کمک باشد، بلکه حق فقیر مستلزم تکلیف بر همه توانگران اما به صورت غیر معین است. از این رو، از این امر که فرد معین و خاصی در برابر فقیر مکلف نیست، به دست نمی‌آید که فقیر دارای حق نباشد؛ یعنی اصل حق داشتن ثابت است ولی در فرد خاصی معین نمی‌شود. با این حال اگر حق را از مقوله حکم وضعی دانستیم در این صورت به موارد زیادی در شرع برخورد می‌کنیم که تکلیف محض است بدون اینکه حکم وضعی در پی داشته باشد مانند وجوب نفقه اقارب که تکلیف محض است و به هیچ وجه حکم وضعی به معنای ضمان و یا حق دینی برای اقارب به وجود نمی‌آید (محقق داماد ۱۳۸۸: ۴۹)

۳-۳- صورت دوم تلازم حق و تکلیف

مراد از صورت دوم این است که در روابط اجتماعی، انسانی که صاحب حق است، مکلف نیز می‌باشد. نمی‌توان گفت که یک انسان صرفاً دارای حق بر دیگران است و دیگران نسبت به او فقط دارای تکلیف هستند. بلکه هر انسانی در کنار حقوقی که بر دیگران دارد، تکالیفی نیز نسبت به آن‌ها دارد؛ زیرا با توجه به

اینکه از یک طرف، غرض از فرض حقوق برای انسان‌ها و موجوداتی که در عالم ماده با او در ارتباط هستند، فراهم کردن زمینه برای به کمال رساندن آنهاست، و از طرف دیگر، هدف آفرینش، تکامل همه انسان‌ها یا حداکثر ممکن از آنهاست، نمی‌توان بعضی از موجودات را صاحب حق و برخی را تنها مکلف دانست.

اگر انسانی نسبت به انسان دیگر مکلف است، باید از حقوقی نیز بهره‌مند باشد؛ برای نمونه اگر زنی نسبت به شوهرش تکالیفی دارد، حقوقی نیز دارد، که باید شوهرش آنها را برآورده کند. به طور مثال ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی مقرر می‌دارد: در عقد دائم نفقه زن به عهده شوهر است.

در مقابل زن نیز مکلف به تمکین است و اگر تمکین نکند زن مستحق نفقه نخواهد بود. به همین دلیل ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی مقرر می‌دارد: هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود.

همچنین اگر فرزند نسبت به پدر و مادرش تکالیفی دارد، حقوقی نیز دارد که باید پدر و مادرش آنها را بر آورده نماید. اگر مردم تکالیفی نسبت به حکومت دارند، حقوقی نیز بر عهده حکومت دارند و اگر انسان نسبت به حیوانات دارای حق است، تکالیفی نیز نسبت به آنها دارد.

باید گفت این رابطه یک رابطه قراردادی بین حق و تکلیف است. در این حالت، مقام جعل و تشریح - نه مقام مفهوم - مدنظر است. مصالح زندگی انسان‌ها اقتضا دارد اگر برای کسی حقی جعل و تشریح می‌گردد، بایستی برای او تکلیفی نیز قرار داده شود. لازمه استفاده از منافع جامعه و سهم داشتن از بیت‌المال این است که در مقابل آن خدمتی به جامعه ارائه دهد. هر کس در اجتماع از دستاوردهای دیگران بهره می‌برد، موظف به بهره‌رسانی به دیگران نیز هست. نمی‌توان برای فردی حق استفاده از منافع مردم قائل شد، اما هیچ تکلیفی در خدمت به مردم برای او در نظر نگرفت. در [این] حالت تلازم حق و تکلیف نسبت به یک فرد ملاحظه می‌گردد و گفته می‌شود: اگر فردی دارای حق است،

خود او نیز دارای تکلیف است. (مصباح یزدی ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۶ و ۳۷) با توجه به اینکه تقارن مذکور میان حق و تکلیف در میان انسان‌ها و روابط اجتماعی فرض شده است، چنان‌که امیرمؤمنان حضرت علی(ع) در این مورد می‌فرماید:

کسی را حقی نیست مگر این که بر او نیز حقی است و بر او حقی نیست جز آن که او را حقی بر دیگری است.^۱ (دشتی ۱۳۷۹: خطبه ۲۱۶)

با این حال می‌توان موجودی فراتر از انسان‌ها فرض کرد که صرفاً دارای حق است و هیچ‌گونه تکلیفی ندارد؛ خدای متعال موجودی است که فرض حق برای او موجب فرض تکلیف بر عهده او نیست؛ خداوند متعال در برابر انسان تکلیفی ندارد با این حال خداوند از روی تفضل و با در نظر گرفتن اسباب و مسببات در مقابل انسان بر اساس رحمت خود را مکلف می‌داند. (و لکنَّهُ سَبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَ تَوْسَعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ).

به طور مثال خداوند تبارک و تعالی در سوره الرحمن بعد از تشریح درجاتی از بهشت می‌فرماید: هل جزا الاحسان الا الاحسان (آیه ۶۰ سوره الرحمن).

در اینجا لازم به توضیح است که بحث حق و تکلیف در رابطه انسان‌ها با یکدیگر و با خدا را باید براساس لاجبر و لاتفویض و حسن و قبح عقلی تبیین کرد. بر این اساس هر انسانی هم حق یا اختیار و هم تکلیف خواهد داشت. شیعه براساس اعتقاد به امر بین الامرین نه تنها منکر حسن و قبح عقلی نیست بلکه تأکید بر قدرت و اراده الهی در همه شئون هستی داشته و براساس عدل الهی حق و تکلیف حتی در رابطه با خداوند توجیه می‌گردد. هر چند اشاعره پاداش از طرف خدا را تفضل دانسته ولی معتزله آن را از باب استحقاق می‌داند ولی باید

^۱ لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَ لَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ. (دشتی، ۱۳۷۹: خطبه ۲۱۶)

گفت که عدل الهی اقتضی می کند که خداوند برای اعمال صالح انسان از روی تفضل، مستحق پاداش می داند.

از مبانی فقه و حقوق اسلامی در بحث تکلیف و شرایط عامه آن، چنین برداشت می گردد که تمام تکالیف الهی چه ایجابی و چه تحریمی، در مقام فعلیت، مشروط بر چند شرط است. قدر مسلم از آن شرایط عبارت است از: بلوغ، عقل، قدرت و التفات که شرایط عامه تکلیف نامیده می شوند. پس درباره کودک، دیوانه و ناتوان، از انجام دادن تکلیف و غافل حکم فعلی وجود ندارد. (فیض، بی تا: ۳۲۶) این افراد در جامعه به طور استثنایی و به طور موقت تکلیفی ندارند.

همان طور که گفته شد هر چند خداوند متعال در برابر انسان تکلیفی ندارد با این حال خداوند از روی تفضل و با در نظر گرفتن اسباب و مسببات در مقابل انسان بر اساس رحمت خود را مکلف می داند.

گاهی حق برای فردی معین است و تکلیفی برای دیگران، و یا حقی برای دیگران است و تکلیفی برای فرد معین. در این صورت برای یک طرف فقط «حق» وجود دارد و برای طرف دیگر فقط «تکلیف». نوعی دیگری از مناسبات میان حق و تکلیف است که هر دو در یک سمت قرار می گیرند. یک فرد هم حق دارد و هم تکلیف. در صورت دوم تا آنجا که به حقوق و تکالیف دینی مربوط می گردد، بازگشت این تکالیف به حقوق خواهد بود. برای مثال، آموزش اجباری کودکان در مدارس یا یک سلسله از تکالیف برای محصلان یا دانشجویان همه در پی در نظر داشتن حقوق این افراد است. محصل «بار مدرسه» را گورت ترش نمی کشد بلکه «بار خود» را بر دوش می کشد. چه چیزی بر او تحمیل شده است؟ دانش، چیزی که حق اوست و تمام منافع آن برای او است. این تکلیف به منظور استیفای حق او انجام گرفته است. ظاهرش «تکلیف» و باطنش «حق» است. از نظر دین، انسان حق حیات شرافتمندانه، رشد و تعالی و حق فهمیدن و دانستن

دارد. حق دارد که از طبیعت حیوانی خود جدا گردد و گام در وادی انسانیت نهد، حق دارد از قافله هستی به خدای هستی بخش نزدیک شود. حقوق انسان فقط در خور و خواب و خشم و شهوت خلاصه نمی‌گردد. انسان خلیفه و جانشین خداوند است و همه احکام و تکالیف دینی به منظور استیفای حقوق مادی و معنوی او بسیج شده‌اند. پس هر تکلیف او در نهایت به حقوق وی می‌انجامد. (جوان آراسته ۱۳۸۴: ۶۶ و ۶۷) به عبارت دیگر باید گفت اگر تکالیفی برای انسان‌ها گذاشته شده برای رفع موانع استیفای حقوق بشر است. و جوب نماز برای ایجاد آرامش که حق انسان است به ارمغان خواهد آورد. در واقع همه تکالیف دین همین‌طور است. به این ترتیب باید گفت انسان‌ها با همه تکالیفی که دارند در مقام خلیفه‌اللهی، صاحب حق هستند نه ایجادکننده حق مانند آنچه که در مکتب اومانیستی هست.

۱۷۶
فصلنامه مطالعات
حقوق بشر اسلامی

سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۱

نتیجه‌گیری

در حقوق اسلامی و از دریچه نهج البلاغه انسان خلیفه خدا در روی زمین است. بنابراین حقوق و تکالیف را خداوند ترسیم می‌کند. براساس قاعده لاجبر و لاتفویض و براساس عدل الهی باید گفت هر انسانی در رابطه با خود هم دارای حق و هم دارای تکلیف است و در رابطه با دیگران باید گفت که بین حق و تکلیف تلازم وجود دارد. بنابراین همان‌طور که زوج در مقابل زوجه دارای حق هست دارای تکلیف نیز هست و برعکس. اما در رابطه بین انسان‌ها و خداوند باید گفت که هرچند خداوند هیچ‌گونه تکلیفی در برابر انسان‌ها ندارد ولی براساس اسباب و مسببات که توسط خداوند ترسیم شده است و براساس تفضل و کرامت حضرت باری تعالی (... الثَّوَابُ تَفْضُلًا مِنْهُ) در مقابل هر عمل صالح و احسان بندگان پاداش احسان را برای بندگان استحقاق دانسته است. (هل جزاء الاحسان الا الاحسان).

منابع

- قرآن کریم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۵ق. "اللسان العرب" ج ۱۰. قم: أدب الحوزه.
- موسوی خمینی، سید روح الله، ۱۳۶۸. "کتاب البیع" ج ۵. قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان. چاپ چهارم.
- انصاری، شیخ مرتضی، ۱۴۱۵ق. "مکاسب" ج ۳. قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- راسخ، محمد، ۱۳۸۱. "حق و مصلحت". تهران: طرح نو.
- رضایی، محمد، ۱۳۶۰. "واژه‌های قرآن". تهران: انتشارات مفید.
- گلدینگ، مارتین پی، ۱۳۸۱. "مفهوم حق (۱): درآمدی تاریخی". مترجم: محمد راسخ. تهران: طرح نو.
- جوان آراسته، حسین، ۱۳۸۴. "حقوق اجتماعی و سیاسی در اسلام". تهران: دفتر نشر معارف. چاپ دوم.
- بحرالعلوم، محمد، ۱۴۰۳ق. "بلغه الفقیه" ج ۱. تهران: منشورات مکتبه الصادق. چاپ چهارم.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵. "حق و تکلیف در اسلام" ج ۲. تهران: انتشارات اسرا.

- طباطبایی، سید محمد کاظم، ۱۳۷۸. "حاشیه مکاسب". قم: موسسه اسماعیلیان.
- شهید اول، محمد بن مکی، ۱۳۶۰. "القواعد و الفوائد". ج ۲. نجف: مطبه الاداب.
- فیض، علیرضا، بی تا. "مبادی فقه و اصول". تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قاری سید فاطمی، سید محمد، ۱۳۸۲. "حقوق بشر در جهان معاصر". تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- مجلسی، علامه محمد باقر، ۱۴۰۳ق. "بحار الانوار". بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ سوم.
- محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۸۸. "نظریه حقوقی عقد". تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۲ق. "مصباح الفقاهه". بیروت: دارالهادی.
- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، ۱۴۰۸ق. "فقه القضا". قم.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۲. "نظریه حقوقی اسلام". قم: مرکز انتشارات امام خمینی ره.
- نبویان، سید محمد، ۱۳۹۰. "تلازم حق و تکلیف". تهران: نشریه آیین حکمت، شماره ۴.